

بررسی معنای «حسنان»، «عطفاى» و «ربیضة الغنم» در خطبه سوم نهج البلاغه

حسن طارمی‌راد* / مریم کلوتی**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۱۹

چکیده

واژه‌شناسان و شارحان نهج البلاغه «حسنان»، «عطفاى / عطفاى» و عبارت کنایه «ربیضة الغنم» را دارای معانی مختلفی دانسته‌اند؛ از جمله: حسنان را امام حسن و امام حسین علیهما السلام، انگشت شست پا، شانه، بازو و ساعد معنا کرده‌اند و «عطفاى / عطفاى» را دو طرف پیراهن یا رداء، دو پهلو و شانه دانسته‌اند. همچنین «مجمعین حولی کربیضة الغنم» را کنایه از کم‌هوشی و کودنی، شدت شادی و کم‌مراعاتی ادب، شدت ازدحام و پناه آوردن به امام علیه السلام به دلیل به ستوه آمدن از ستمگری‌های حاکمان و والیان معنا کرده‌اند. در این مقاله اقوال واژه‌شناسان و شارحان در این باره مورد بررسی قرار گرفته و ایراداتی را که برخی از شارحان بر معانی مختلف گرفته‌اند، ارزیابی گردیده است. تفسیر برگزیده نگارندگان بدین شرح است که «حسنان» به معنای شانه، بازو یا ساعد است. «عطفاى» به معنای دو پهلو مناسب‌تر است و عبارت کنایه «مجمعین حولی کربیضة الغنم» ناظر به تجمع و ازدحام مردم شائق به امارت امام علی علیه السلام به دلیل به ستوه آمدن از ستمگری حاکمان به‌ویژه خلیفه سوم است.

واژگان کلیدی

خطبه سوم، خطبه ششقیه، الحسنان، عطفاى، ربیضة الغنم.

*. دانشیار دانشنامه جهان اسلام (بنیاد دائرةالمعارف اسلامی) (نویسنده مسئول). h_taromi@yahoo.com
**. دانشجوی دکتری پژوهشکده نهج البلاغه. yasin7.kalouti@yahoo.com

یکی از تعبیر لطیفی که امیرمؤمنان علیه السلام در وصف زمان بیعت مردم با خود ذکر فرموده، فرمایش ذیل است:

فَمَا رَاعِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُفْرِ الضَّبُعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عَطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ (خطبه ۳).

روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پر پشت کفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آنجا که «حسنان» مرا لگدمال کردند، و «عطفای / عطفای» من از دو طرف آسیب دید در حالی که مردم همانند گوسفندانی در اطراف من گرد آمده بودند.

در این عبارت واژه «حسنان»، «عطفای / عطفای» و معنای کنایی عبارت «مجتمعین حولی کربیضه الغنم» محل بحث قرار گرفته است. پیش از ورود به بررسی این واژه‌ها به موارد دیگری که از شدت ازدحام مردم برای بیعت با حضرت علی علیه السلام گزارش شده است، اشاره می‌شود:

در خطبه ۱۳۷ امام علیه السلام در وصف بیعت مردم با خود (درباره طلحه و زبیر و ابطال گفتارشان که پس از نقض بیعت، کشتن عثمان را به آن بزرگوار نسبت دادند) چنین می‌فرماید:

فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُودِ الْمُطَافِيلِ عَلَيَّ أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ قَبَضْتُ يَدِي فَبَسَطْتُهَا وَ نَازَعْتُمْكَ يَدِي فَجَذَبْتُهَا (خطبه ۱۳۷).

پس (از قتل عثمان برای بیعت کردن) رو آوردید به من مانند رو آوردن نو زائیده‌ها به فرزندان‌شان، پی‌درپی می‌گفتید: آمده‌ایم بیعت کنیم، دست خود را به هم نهادم شما باز کردید، آن را عقب بردم شما به سوی خود کشیدید.

در خطبه ۵۴ نیز درباره شدت ازدحام مردم در روز بیعت آمده است:

فَتَدَاكَوَا عَلَيَّ تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهَمِيرِ يَوْمَ وُرْدِهَا وَ قَدْ أُرْسَلَهَا رَاعِيهَا وَ خُلِعَتْ مَنَايِهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِي أَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدِي (خطبه ۵۴).

مردم همچون شتران تشنه کامی که به آب برسند و ساربان آنها را رها کند و پای‌بند و عقال از آنها برگیرد، بر من هجوم آوردند، تا آنجا که من گمان کردم مرا بر اثر فشار خواهند کشت یا بعضی به‌وسیله بعضی دیگر در برابر من هلاک خواهند شد.





این گفتارها به این حقیقت اشاره می‌کند که امام علیه السلام به سراغ مردم نرفتند بلکه این مردم بودند که با اصرار عجیب و بی‌نظیری به سراغ ایشان آمدند، همانند شتران تشنه‌ی کامی که به آب رسیده‌اند، یا رمه‌ای که به پناهگاه خود وارد شده است.

روایت شده است که عبدالله بن خفاف طائی در توصیف اقبال مردم از بیعت با امام علی علیه السلام برای معاویه گفته است: مردم هجوم آوردند مانند هجوم پروانه‌ها تا اینکه کفش‌ها گم شد، رداءها افتاد و پیران زیر دست و پا برای بیعت با امام علی علیه السلام لگدمال شدند. (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲: ۶۵؛ دینوری، ۱۴۱۰: ۱ / ۱۰۵)

شارحان نهج البلاغه ذیل خطبه شقشقیه وجوه مختلفی را در معنای «حسنان، عطفای / عطفای و ریضه الغنم» ذکر کرده‌اند از جمله: «حسنان» را امام حسن و امام حسین علیهما السلام، انگشت شست پا، شانه، بازو و ساعد معنا کرده‌اند و «عطفای / عطفای» را دوطرف پیراهن یا رداء، دو پهلو و شانه دانسته‌اند. همچنین «مجمعین حولی کربیضة الغنم» را کنایه از کم‌هوشی و کودنی، شدت شادی و کم‌مراعاتی ادب، شدت ازدحام و پناه آوردن به امام علیه السلام به دلیل به ستوه آمدن از ستمگری‌های حاکمان و والیان معنا کرده‌اند.

الف) واژه حسنان

یک. نظر شارحان

در معنای واژه حسنان سه نظر از طرف شارحان ارائه شده است:

– امام حسن و امام حسین علیهما السلام؛

– دو انگشت ابرهام؛ یعنی انگشت شست پا؛

– استخوان کتف، بازو یا ساعد.

۱. امام حسن و امام حسین علیهما السلام

به عقیده بسیاری از شارحان نهج البلاغه تعبیر به «حسنان»، اشاره به امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. این شارحان به ترتیب تاریخی عبارتند از: بیهقی کیدری، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۶۴؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۲۹؛ ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲: ۱ / ۵۲۶؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۲۰۰؛ خویی، ۱۳۵۸: ۳ / ۱۰۳؛ شوشتری، ۱۳۷۶: ۵ / ۲۲۹؛ فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ۱ / ۵۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۱.

قطب راوندی (قرن ششم) معتقد است منظور زیر دست‌وپا ماندن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام

است و «حسنان» کنایه از آن دو است و در تشبیه قاعده این است که اسم کبیر (در اینجا حسن) بر اسم صغیر (حسین) غلبه می‌یابد و حسان (نه حسینان) گفته می‌شود (راوندی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۲۹).
ابن ابی الحدید شارح معتزلی نهج البلاغه (قرن هفتم) «حسنان» را به معنای امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌داند (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۲۰۰).

ابن میثم شارح بزرگ شیعی (قرن هفتم) معتقد است: عبارت «حَتَّى لَقِدَ وَطِئَ الْحَسَنَانَ وَشَقَّ عَطْفَايَ» اشاره به نهایت ازدحام مردم در اطراف حضرت است و منظور از «حسنان» حسن و حسین علیهما السلام فرزندان آن حضرت است. ابن میثم بحرانی پس از نقل نظر سید مرتضی - که به دو انگشت شست پا اشاره داشته است - می‌گوید: اینکه امام علی علیه السلام امام حسن و امام حسین علیهما السلام را قصد کرده باشد، به معنای کل خطبه نزدیک‌تر است (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۱ / ۵۲۷).
مجلسی حسان را سبطان علیهم السلام دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹ / ۵۳۸).

نقد

در این میان برخی از شارحان نهج البلاغه معنای حسنین علیهما السلام را نپذیرفته‌اند، مانند: قزوینی حائری، نقوی و شهیدی.

به نظر قزوینی حائری شارح شیعی معاصر نهج البلاغه (۱۳۷۳ ش) بعید است که منظور از «حسنان» امام حسن و امام حسین علیهما السلام باشد. او دلیل ادعای خود را چنین بیان می‌کند:

اول: جلالت قدر و عظمت شأن ایشان با توجه به اینکه آن دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند زیر دست و پا ماندن آن دو خلاف احترام است. دوم: ایشان دو مرد بزرگسال بودند نه طفل صغیر تا چنین تصویری شود. سوم: غیر از آن دو، اصحاب دیگر حضرت نیز آنجا حضور داشتند و شنیده نشده که آنها لگدمال شده باشند. چهارم: آن دو مشهور و شناخته شده بودند و نزد اهل مدینه ناشناس نبودند تا لگدمال شوند. (قزوینی حائری، ۱۳۳۷: ۱ / ۱۹۰)

نقوی از مؤلفان معاصر در شرح خود بر نهج البلاغه تفسیر «حسنان» به امام حسن و امام حسین علیهما السلام را ظاهر نزد اهل ظاهر دانسته و حمل عبارت بر ایشان را بعید می‌داند. او در رد این نظر دلیل عقلی و نقلی می‌آورد.

دلیل عقلی نخست این است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن هنگام دو مرد بزرگسال بوده‌اند و بعید است منظور ایشان باشند. دلیل دوم عقلی اینکه حسنین علیهما السلام مردم را از بیعت منع



نمی‌کردند تا گفته شود در اثر ازدحام مردم لگدمال شدند بلکه آن دو ناظر بر آنچه مردم انجام می‌دادند بودند پس چگونه می‌شود گفت لگدمال شده باشند؟

دلیل نقلی نخست اینکه در المنجد در ماده حسن آمده است: استخوانی است که به دنبال آرنج می‌آید. او دلیل دوم نقلی را حکایت سید مرتضی می‌داند که قطب‌الدین کیدری در شرح خود آورده است. (نقوی، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۴۶ تا ۴۵۰)

سید جعفر شهیدی مترجم معاصر نهج البلاغه (۱۳۸۶ ش) با توجه به معنای فعل مجهول و نیز وضع مجلس امام علیه السلام در زمان بیعت بعید می‌داند که مقصود از حسنان این دو بزرگوار باشد؛ زیرا در آن روز بیشتر از سی سال از سن شریفشان می‌گذشت، در این صورت چگونه امام علیه السلام می‌فرماید زیر پا له شدند. به فرض که هجوم مردم فراوان باشد تنها این دو بزرگوار در کنار امام علیه السلام نبودند. پس چرا آن دو را نام می‌برد؟ (شهیدی، ۱۳۷۸: ۴۵۰)

شوشتری و مکارم شیرازی به اشکالی که قزوینی حائری، نقوی و شهیدی وارد کرده‌اند چنین پاسخ می‌دهند:

شوشتری شارح شیعی معاصر (۱۴۱۵ ق) در شرح بهج الصباغه این سخن که «امام حسن و امام حسین علیهما السلام مردان بزرگسالی مانند دیگر مردم بودند پس نمی‌توانند لگدمال شوند» را صحیح نمی‌داند؛ زیرا ایشان علیهما السلام نزد حضرت نشستند و چون شتاب کردند برای برخاستن پس لگدمال شدند همان‌گونه که دو طرف ردای حضرت پاره شد و حضرت در وصف هجوم برای بیعت، خود در جای دیگری فرموده است: «حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِي أَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلِي بَعْضِ لَدِي» (خطبه ۵۴) برای هجوم به‌سوی من چنان خود را بر یکدیگر می‌کوفتند که گویی شتران تشنه‌ای بودند که ساربان‌هایشان آنها را بی‌عقال به‌سوی آب رها کرده باشند. در ابتدا چنین به‌نظر می‌رسید که قصد کشتن مرا دارند و یا اینکه بعضی می‌خواهند بعضی را به قتل برسانند. (شوشتری، ۱۳۷۶: ۵ / ۲۳۰ - ۲۲۹)

مکارم شیرازی می‌نویسد:

درست است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن موقع بیش از سی سال داشتند و جوانانی قوی و زورمند بودند ولی هجوم شدید مردم، آنها را در مورد حفاظت از پدر، در تنگنا قرار داده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۱)

۲. دو انگشت ابهام پا (انگشت شست پا)

قطب‌الدین کیدری شارح شیعی (قرن ششم) می‌نویسد:

سید مرتضی حکایت کرده است که ابا عمر محمد بن عبد الواحد غلام ثعلب، کلام امام علیه السلام را که فرمود: *وطئ الحسنان*، به دو انگشت پا تعبیر کرده است.

نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روز به هنگام بیعت مانند نشستن رسول الله صلی الله علیه و آله دو زانو نشسته بود که به قرفصاء معروف بود که به معنای جمع کردن زانوها و زیر ران قرار دادن آنها است و چون مردم برای بیعت با آن حضرت تجمع کرده بودند، زحمت ایجاد کردند تا اینکه دو انگشت پای حضرت آسیب دید و پایین ردای ایشان پاره شد، پس مراد امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیست؛ زیرا که آن دو مانند دیگر حاضران بزرگسال بودند. (کیدری، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۶۵)

راوندی به نقل از دیگران منظور از «حسنان» را دو انگشت شست پا معرفی نموده است. (راوندی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۲۹)

به اعتقاد قزوینی حائری دو انگشت شست پا تعبیر صحیحی است و شعر شاعر و حکایت سید مرتضی و نحوه جلوس امیرمؤمنان علیه السلام در زمان بیعت را به عنوان دلایل این نظر مطرح می‌نماید. (قزوینی حائری، ۱۳۳۷: ۱ / ۱۹۰)

نقد

ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه به شرح منهاج البراعه قطب راوندی نظر داشته و از او انتقاد می‌نماید و می‌گوید اینکه قطب راوندی درباره حسنان گفته است که برخی معنای آن را دو انگشت شست پا ذکر کرده‌اند، برای من روشن نیست و من این معنا را نمی‌دانم. ضمن آنکه این تفسیر بعید است و مناسب آن موقعیت نیست بلکه حسنان به معنای امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱ / ۲۰۰)

البته انتقاد ابن ابی الحدید بدون توجه به نظر اصلی راوندی بوده است؛ زیرا راوندی همان‌طور که ذکر شد در معنای حسنان همان عقیده ابن ابی الحدید را دارد و معنای انگشت شست پا را به عنوان یکی از نظرات دیگران بیان می‌کند.

شوشتری این نظر را رد کرده است با این دلیل که اگر منظور دو انگشت ابهام بود باید می‌گفت «*وُطِيءَ حَسَنَائِي*» همان‌طور که گفت «*وَشُقِّي عِطْفَائِي*». (شوشتری، ۱۳۷۶: ۵ / ۲۳۰ - ۲۳۹)
نقوی می‌نویسد:

تعبیر دو انگشت ابهام که راوندی به آن اشاره کرده می‌تواند صحیح باشد، اما لغت



آن را تأیید نکرده و فقط ابن میثم بحرانی از سید مرتضی آن را نقل نموده است و حتی بر فرض صحت نمی توان عبارت را بر آن حمل نمود، چون از شدوذ است و حمل کلام امام علیه السلام بر شاذ جداً شاذ است. (نقوی، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۵۰ - ۴۴۶)

مکارم شیرازی نظر سید مرتضی را رد می کند، به نظر او با توجه به اینکه پایمال شدن انگشت پا، مسأله ساده ای است که در کمترین ازدحام نیز واقع می شود، نمی تواند بیان گویایی برای آن هجوم عظیم باشد، بنابراین، این معنا بعید به نظر می رسد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۱)

شهیدی نیز ادعان دارد هرچند تعبیر به دو انگشت شست پا، بنابر آنچه که برخی شارحان ذکر کرده اند مناسب به نظر می رسد، اما در کتب لغت، کسی برای حسنان چنین معنایی ننوشته است. (شهیدی، ۱۳۷۸: ۴۵۰)

۳. استخوان کتف، بازو یا ساعد

شهیدی ضمن آنکه با استدلال، نظرات قبلی را رد نموده است، معنای «حسنان» را با ارجاع به کتاب های قانون الادب زمخشری، تاج العروس زبیدی، مهذب الاسماء، فاکهة البستان، استخوان بازو معنا کرده است. (شهیدی، ۱۳۷۸: ۴۵۰)

به نظر نقوی آنچه لغت تأیید می کند، تفسیر سوم یعنی دو استخوانی است که به دنبال آرنج می آید که هم عقل آن را تأیید می کند و هم نقل؛ اما عقل: بیعت با این قسمت از استخوان دست مناسبت دارد؛ زیرا بیعت با دست انجام می گیرد و ازدحام مردم موجب آسیب دیدن دو استخوان بازو می گردد و آن کنایه از شدت ازدحام مردم و پشت سرهم آمدن آنها یکی بعد از دیگری است؛ اما دلیل نقلی آن چیزی است که در المنجد در ماده «حسن» آمده است - استخوانی است که به دنبال آرنج می آید. (نقوی، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۵۰ - ۴۴۶)

نقد

مکارم شیرازی تفسیر فوق را نمی پذیرد او می نویسد:

از آن بعیدتر تفسیر سوم است که بعضی برای آن ذکر کرده و به معنای دو استخوان دست دانسته اند؛ زیرا استخوان های دست - چه بازو باشد و چه ساعد - معمولاً پایمال نمی شوند، تنها در صورتی پایمال می شوند که انسان به زمین بیفتد و زیر دست و پا قرار گیرد (مکارم، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۲)

به نظر می رسد ایشان به وضعیت جلوس امام علیه السلام در زمان بیعت توجه نکرده است.



دو. نظر لغت‌شناسان

کلمه «وطی» در لغت به معنای پایمال شدن و لگدمال شدن آمده است. (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۵ / ۲۰۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱ / ۱۹۵؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱ / ۲۷۷) اما واژه «حسنان» در کتب لغت به معنای زیر است:

۱. حسین علیه السلام

در حدیث ابو هریره آمده است نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نزد او بودند پس شنیده شد صدای فاطمه رضی الله عنها در حالی که آن دو را ندا می‌داد: ای حَسَنان، ای حُسَینان، پس به مادرشان ملحق شدند» یکی از دو اسم بر دیگری غالب می‌شود، همان‌طور که به ابی بکر و عمر، عمران گفته می‌شود و به شمس و قمر، قمران گفته می‌شود. (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۱ / ۳۷۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳ / ۱۱۸)

۲. به انگشت ابهام یا شست

در کتب لغت یافت نشد.

۳. به استخوان کتف، بازو یا ساعد

در باره واژه «حسن» در کتب لغت آمده است: «الحَسَن: العَظْمُ الَّذِي يَلِي المِرْفَقَ؛ یعنی استخوان بالای آرنج» (أزدي، ۱۳۸۷: ۱ / ۳۲۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۸ / ۱۴۴) «عَظْمٌ فِي المِرْفَقِ؛ استخوانی در آرنج» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۸۷) «الحَسَن: استخوان زیر آرنج» (بستانی، ۱۳۷۵: ۳۳۰) در اقرب الموارد آمده: «الحسن... العظم الذي يلي المرفق» شاید منظور حضرت از «حسنان» دو استخوان کنار مرفق باشد. (قرشی، ۱۳۷۷: ۱ / ۱۹۳)

نتیجه

با توجه به شواهد و قرائن موجود، هجوم و ازدحام مردم در زمان بیعت بسیار زیاد بوده است؛ به طوری که می‌توان گفت امام حسن و امام حسین علیهما السلام حالت سپر و محافظ برای امام علی علیه السلام پیدا کرده‌اند اما بعید است که منظور امام علیه السلام از «حسنان» این دو بزرگوار باشند؛ زیرا کلمه «وطی» مطابق کتب لغت به معنای لگدمال شدن و پایمال شدن است و ایشان در آن زمان بزرگسال بوده و مردم را از بیعت با امام منع نمی‌کردند تا لگدمال شوند، بلکه ایشان ناظر بر تجمع مردم بوده است. ضمن آنکه این اتفاق برای دیگر یاران حضرت که در اطراف ایشان بودند نیز امکان وقوع داشته است



ولی حضرت از آنها نامی نبرده است. با توجه به عبارت، و مطابق روایت‌های دیگری که حکایت از شدت ازدحام مردم در زمان بیعت با امام علی علیه السلام دارد، معنای انگشت ابهام (شست) پاها نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا این دو انگشت در کمترین ازدحام نیز امکان لگدمال شدن دارد. به علاوه در کتب لغت معنای انگشت شست پا برای کلمه حسن یافت نشد. همچنین اگر منظور دو انگشت ابهام بود باید می‌فرمود: «وُطِيءَ حَسَنَائِي» همان‌طور که فرمود: «و شُقَّ عَطْفَائِي» نه «وُطِيءَ حَسَنَان».

پس با نظر به نحوه جلوس امیرمؤمنان علیه السلام در زمان بیعت که مانند نشستن رسول الله صلی الله علیه و آله دو زانو نشسته بودند، از آنجا که مردم برای بیعت با آن حضرت تجمع کرده بودند، و چون بیعت با این قسمت از استخوان دست مناسبت دارد، احتمال اینکه منظور از واژه حسنان استخوان شانه، بازو و ساعد باشد، بیشتر است؛ زیرا احتمال اینکه در این حالت استخوان‌های دست اعم از بازو، ساعد یا شانه آسیب دیده باشند، وجود دارد. از طرفی نکته مهم‌تری که نشان می‌دهد مراد دو امام همام نیستند، این است که در روایات شیعه از این دو بزرگوار به شکل تشبیه به ندرت نام برده شده است و بیشتر به الحسن و الحسین تعبیر شده است.

ب) واژه عطافی / عطافی

در خطبه مورد تحقیق واژه «عطافی» با روایت دیگری به صورت «عطافی» نیز در برخی نسخ نهج‌البلاغه آمده است از جمله:

۱. کتاب حدائق الحقائق فی شرح نهج‌البلاغه اثر قطب‌الدین محمد بن حسین بیهقی کیدری؛
۲. کتاب نهج‌البلاغه بنیاد نهج‌البلاغه؛
۳. کتاب نهج السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه، تألیف محمدباقر محمودی؛
۴. کتاب اعلام نهج‌البلاغه اثر علی بن ناصر سرخسی.

یک. نظر شارحان

شارحان نهج‌البلاغه سه نظر در معنای این واژه بیان کرده‌اند:

- دو شانه یا دو کتف؛
- دو جانب یا دو پهلو؛
- دو طرف پیراهن یا رداء.

۱. دو شانه یا دو کتف

قطب‌الدین کیدری و قطب راوندی عطف را به معنای منکب: شانه و کتف گرفته‌اند. (کیدری، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۶۴؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۲۹)

ابن ابی الحدید درباره عطفای بیان می‌کند «عطفان» دو طرف بدن از شانه تا بالای ران است. (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱ / ۲۰۰)

۲. دو جانب یا دو پهلو

قطب راوندی یادآور شده است که عطفای در برخی نسخ نهج البلاغه به صورت «عطفای» نیز آمده است، در آن صورت به معنای رداء خواهد بود. (راوندی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۲۹)

به اعتقاد ابن ابی الحدید «شق عطفای» به معنای خراش پهلوها از شدت اصطکاک و ازدحام مردم است و روایت عطفای که به معنای رداء است با موقعیتی که امام علیه السلام گزارش کرده‌اند مناسبتر است، اما چون روایت «عطفای» مشهورتر است همان را می‌پذیرد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱ / ۲۰۰)

ابن میثم معتقد است منظور از «شق» آزرده‌گی بوده که در دو پهلو حضرت ایجاد شده است. (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۱ / ۵۲۷)

مجلسی نیز معنای دو پهلو را صحیح می‌داند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹ / ۵۳۹) خوبی نیز آزرده‌گی دو پهلو حضرت را مناسب دانسته است. (خوبی، ۱۳۵۸: ۳ / ۱۰۴)

شهیدی برای کلمه عطفای نیز معنای دو پهلو را برگزیده به این دلیل که مناسب با استخوان بازو (حسنان) است. (شهیدی، ۱۳۷۸: ۴۵۱)

نقد

شوشتری در مورد عبارت «و شق عطفای» نظر ابن ابی الحدید (به معنای آزرده‌گی دو پهلو حضرت به علت شدت ازدحام) را نمی‌پذیرد، بلکه منظور را دو طرف پیراهن ایشان می‌داند؛ زیرا به نظر او این تعبیر بر اساس عرف است و منظور خراش بدن از شدت آزرده‌گی نیست. (شوشتری، ۱۳۷۶: ۵ / ۲۳۰ - ۲۲۹)

۳. دو طرف پیراهن یا رداء

ابن میثم ضمن آنکه معنای دو پهلو را ذکر کرده است، احتمال می‌دهد که پیراهن حضرت به علت ازدحام مردم که در اطراف ایشان نشستند از دو طرف پاره شده باشد. به نظر ابن میثم به کار بردن لفظ «عطفین» برای دو طرف پیراهن کاربرد مجازی به علاقه مجاور بودن آن با بدن انسان است. (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۱ / ۵۲۷)



مجلسی برای شقّ عطفای هر دو احتمال (دو پهلو، دو طرف پیراهن رداء) را مطرح می‌کند.
 (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹ / ۵۳۹)

خویی برای «شقّ عطفای» هر دو احتمال را در نظر گرفته است، او توضیح می‌دهد حضرت از شدت ازدحام و اصطکاک با مردم که موجب آزرده‌گی دو پهلوئی ایشان شده یا دو طرف لباس ایشان شکافته شده و یا بنابر روایت «عطفای» رداء ایشان پاره گشته است، خبر می‌دهد. (خویی، ۱۳۵۸: ۳ / ۱۰۴) شوشتری منظور از عبارت را شکافته شدن دو طرف پیراهن ایشان می‌داند؛ زیرا به نظر او این تعبیر عرفی است و منظور خراش بدن از شدت آزرده‌گی نیست. (شوشتری، ۱۳۷۶: ۵ / ۳۳۰ - ۲۲۹) مکارم شیرازی و فیض الاسلام «عطفای» را دو طرف رداء یا جامه حضرت می‌دانند. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ۱ / ۵۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۱)

دو. نظر لغت شناسان

۱. به معنای منكب یا شانه

قرشی معتقد است منظور از «عطفای» دو طرف بدن آن حضرت است؛ یعنی بازوها و شانه‌های من خراش برداشت (قرشی، ۱۳۷۷: ۲ / ۷۲۸) زبیدی و ابن منظور معتقدند عطف به معنای منكب؛ یعنی شانه نیز آمده است. (زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۳۸۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹ / ۲۴۹)

۲. به معنای جانب و پهلو

عطف در لغت به معنای جانب و پهلو و جمع آن «عطفان»: دوطرف بدن، دو پهلو است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۳۵۱؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۰۱)

«و عطفًا الرجل و الدابة»: یعنی دو طرف، دو جانب از راست و چپ که جدا می‌کند بدن او را از سر تا بالای ران. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹ / ۲۴۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۳۸۹)

۳. به معنای رداء و إزار

«عطاف» به معنای رداء و إزار آمده است. به این علت که بر دو پهلوئی مرد، یعنی دو ناحیه از گردن وی قرار می‌گیرد. (زمخشری، ۱۴۱۷: ۲ / ۳۷۷؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۳ / ۲۵۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹ / ۲۴۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۳۸۹)

قرشی روایت «و شقّ عطفای» را نیز نقل می‌کند؛ یعنی ردای من پاره شد. (قرشی، ۱۳۷۷: ۲ / ۷۲۸)

نتیجه

«عطف» در بیشتر کتب لغت به معنای دو جانب و دو پهلوئی انسان آمده است. آنچه به معنای رداء و پیراهن آمده کلمه عطافی است و مطابق نظر ابن میثم به کار بردن لفظ «عطفین» برای دو طرف پیراهن کاربرد مجازی به علاقه مجاور بودن آن با بدن انسان است و چون روایت «عطفای» مشهورتر است، بنابراین معنای دو پهلو برای عطفای مناسبتر است؛ چون دو پهلو با استخوان بازو در زمان بیعت مناسبت دارد.

ج) معنای کنایه‌ی عبارت «مجتمعین حولی کر بیضة الغنم»

در خطبه ۵۴ که امام علیه السلام می‌فرماید: «فشار مردم به قدری شدید و وحشتناک بود که من گمان کردم مرا بر اثر فشار خواهند کشت یا بعضی به وسیله برخی دیگر در برابر من از میان خواهند رفت» «حتیٰ ظننت أنّهم قاتلیّیّ أو بعضهم قاتل بعض لدیّ» چند نکته شایان دقت است:

۱. تعبیری که امام درباره چگونگی هجوم مردم به هنگام بیعت یا هنگام اصرار بر شروع جنگ صفین فرموده است، تعبیر تکان دهنده‌ای است که نشانه‌ای از دگرگونی فوق‌العاده حال مردم در آن هنگام است.

با توجه به اینکه «تداکوا» از ماده «دک» به معنای کوبیدن و خرد کردن و مسطح ساختن است و در خطبه بالا اشاره به وضع شترانی است که فوق‌العاده تشنه‌اند و وارد آبگاه می‌شوند و هر کدام دیگری را می‌کوبد و کنار می‌زند تا زودتر به آب برسد. «هیم» جمع «اهیم» به معنای حیوان یا انسانی است که از شدت تشنگی یا عارضه دیگر متحیر شده و پیوسته این طرف و آن طرف می‌رود.

حال اگر چنین شتران تشنه‌ای به حال خود رها شوند و هر گونه نظارت ساربان و قید و بند را از دست بدهند چه منظره‌ای پیدا می‌کنند. حال مردم در آن لحظات حساس این چنین بود و به قدری فشار زیاد بود که نه تنها برای خودشان ایجاد خطر می‌کرد، بلکه ممکن بود برای امام نیز تولید خطر کند.

حال مردم هنگامی که به چیزی عشق و علاقه می‌ورزند و به آن احساسات نشان می‌دهند این گونه است ولی همان‌ها، هنگامی که به پاره‌ای از مشکلات برخورد می‌کنند، چنان تغییر حالت می‌دهند که گویی هرگز در آن صف حاضر نبوده‌اند.

۲. تعبیر «هیجان و بی‌تابی شتران تشنه بدون افسار» ممکن است اشاره ضمنی به عمیق نبودن احساسات و ضعف معرفت و شناخت آنها نیز باشد.



۳. این تعبیرها، نوعی سرزنش را با عبارت‌های کنایی در بردارد و به آنها گوشزد می‌کند که گاهی آن چنان داغ می‌شوید که هیچ کس نمی‌تواند شما را کنترل کند و گاهی آن چنان سرد و افسرده و بی‌رمق، که کسی نمی‌تواند شما را به حرکت در آورد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۲ / ۶۱۳ - ۶۱۲) در خطبه مورد بحث؛ یعنی خطبه شششنبه نیز که امام علیه السلام به زمان بیعت مردم با خود اشاره دارند، شارحان نهج البلاغه نظرهای گوناگونی درباره مراد از معنای کنایی عبارت «مجتمعین حولی کربیضة الغنم» ارائه داده‌اند که عبارتند از:

- شدت ازدحام مردم؛
- کم‌هوشی و کم‌ادبی مردم؛
- پناه آوردن به امام علی علیه السلام به دلیل به ستوه آمدن از ستمگری خلفای پیشین.

۱. شدت ازدحام مردم

توضیح راوندی درباره «مجتمعین حولی کربیضة الغنم» حکایت از ازدحام مردم دارد. (راوندی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۳۰) به اعتقاد ابن میثم امام علی علیه السلام اجتماع مردم در اطراف خود را به گله گوسفند تشبیه کرده است و وجه تشبیه روشن است. (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۱ / ۵۲۷)

۲. کم‌هوشی و کم‌ادبی مردم

کیدری تشبیه مردم به «ریبضة الغنم» را به علت کم‌هوشی و کم‌فهمی مردم می‌داند. (کیدری، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۶۴) به نظر راوندی امام علیه السلام در این عبارت شدت ازدحام مردم در اطراف خود و چگونگی زانوزدن آنها را آمیخته با کم‌تأملی و دوری از زیرکی توصیف کرده‌اند؛ زیرا معمولاً گوسفندان به کندذهنی و کم‌هوشی وصف می‌شوند. (راوندی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۳۰) به نظر ابن میثم چون عادت عرب این بوده است که برای فرمانروایان خود در هنگام خطابه زیاد تشریفات قائل نمی‌شدند، ازدحام مردم یا برای ایجاد شادمانی در امام و یا ناشی از کم‌ظرفیتی آنها بوده است. ابن میثم می‌نویسد:

احتمال دارد که حضرت در وجه تشبیه افزون بر ازدحام معانی دیگری نیز در نظر گرفته باشد و آن اینکه مردم را به دلیل ندانستن اینکه دقیقاً نمی‌دانند چه

می‌خواهند و کمی درک و عدم رعایت ادب به گوسفند تشبیه کرده باشد؛ زیرا عرب گوسفند را به کم‌فهمی و کم‌هوشی توصیف می‌کند. (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۱ / ۵۲۷)

خوبی دلیل این پیشامد را شدت شادی و علاقه مردم به امام علیه السلام یا عادت مردم به کم‌مراعاتی شرایط متانت و وقار و ادب در معاشرت‌ها و مخاطبه‌ها بیان می‌کند که شاید اشاره امام به «ریضة الغنم» به همین دلیل باشد. (خوبی، ۱۳۵۸: ۳ / ۱۰۵)

نقد

ابن ابی الحدید درباره «ریضة الغنم» (رمة گوسفندان) معتقد است که امام علیه السلام فقط به ازدحام مردم بر گرد خود نظر داشته است و تفسیر راوندی درباره تأمل اندک و کندذهنی و کم‌هوشی با توجه به شرایطی که امام علیه السلام نقل کرده است، دور از ذهن می‌نماید. (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱ / ۲۰۰)

به عقیده مکارم شیرازی تشبیه مردم به «ریضة الغنم» «گوسفندانی که در آغل جمع شده‌اند» اشاره به نادانی مردم آن گونه که بعضی از شارحان پنداشته‌اند، نیست. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۲)

۳. پناه آوردن به امام علیه السلام به دلیل به ستوه آمدن از ستمگری خلفای پیشین

مجلسی عبارت «ریضة الغنم» را گوسفندانی که در پناهگاهشان جمع می‌شوند، معنا کرده است. و اشاره دیگر شارحان به بلادت و نقصان عقل به دلیل توصیف گوسفند به کندذهنی را نیز بیان می‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹ / ۵۳۹)

قزوینی حائری «ریضة الغنم» را اشاره به اجتماع و ازدحام مردم می‌داند و «مرايض» جایی است که گوسفندان به آنجا پناه می‌برند. (قزوینی حائری، ۱۳۳۷: ۱ / ۱۹۱)

از توضیح مجلسی و قزوینی حائری می‌توان پی برد که اجتماع و ازدحام مردم به علت به ستوه آمدن از ظلم حاکمان قبلی به‌ویژه خلیفه سوم نیز می‌تواند باشد؛ چرا که با ازدحام خود به امیرمؤمنان علیه السلام پناه آورده بودند.

به عقیده مکارم شیرازی اشاره به این نکته است که همان‌طور که گوسفندان به‌هنگام هجوم گرگ، اطراف چوپان را می‌گیرند، مانند زمانی که در آغل جمع می‌شوند، مسلمانانی که به‌خاطر گرگان عصر خلیفه سوم، هر کدام به‌سویی پراکنده شده بودند و رشته وحدت در میان آنان کاملاً گسسته بود، وجود امام علیه السلام را حلقه اتصالی در میان خود قرار داده، همگی با شور و اشتیاق فراوان، گرد او جمع شدند و احساس آرامش می‌کردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۲)

نتیجه

به نظر می‌رسد در عبارت «مجتمعین حولی کربیضة الغنم» هیچ یک از موارد ذکر شده به عنوان وجه شبه درست نباشد و با توجه به کلام حضرت در خطبه ۱۳۶ که فرمود: «انتم تریدوننی وأنا اریدکم لله» وجه شبه مناسب‌تری در تشبیه به «غنم» مراد باشد؛ یعنی شما به خاطر خواسته‌ها و نیازهای خود دنبال من آمده‌اید ولی من شما را برای خدا می‌خواهم.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- ابن ابی الحدید، عزالدین عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷ ق.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایة فی غرب الحدیث والأثر، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار الفکر، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- آزدی، عبدالله بن محمد، کتاب الماء، تهران، موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۷.
- ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، بی‌جا، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲ ق.
- بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
- بیهقی کیدری، قطب‌الدین محمد بن حسین، حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۵.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
- دینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، الامامة و السياسة، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۱۰ ق.
- راغب اصفهانی، حسین محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت و دمشق، دار القلم و الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.

- راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبة الله، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۴.
- زمخشری، محمود بن عمر، *الفائق فی غریب الحدیث*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
- شوشتری، محمدتقی، *بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم‌الکتاب، ۱۴۱۴ ق.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵.
- فیض الاسلام، سید علی نقی، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ق.
- قرشی، سید علی اکبر، *مفردات نهج البلاغه*، تهران، مؤسسه فرهنگي نشر قبله، ۱۳۷۷.
- قزوینی حائری، سید محمد کاظم، *شرح نهج البلاغه*، نجف، مطبعة النعمان، ۱۳۳۷.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، *پیام امام امیرالمؤمنین*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
- منقری، نصر بن مزاحم، *وقعه صفین*، قاهره، المؤسسة العربیة الحدیثة، ۱۳۸۲ ق.
- نقوی قاینی خراسانی، سید محمدتقی، *مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه*، تهران، نقوی، ۱۳۶۱.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله و دیگران، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۵۸.

